

نسبت واقعیت و ادبیات از مقولاتی است که بیش از همه مورد توجه نویسندگانی بوده که خود را به سیاست و اجتماع متعهد می‌دانستند. هوشنگ گلشیری نیز نسبت جهان داستانی خود را با واقعیت در مقالات و گفتارهایش تبیین کرده است. از جمله، او در مقاله‌ای با عنوان «رمان و تعهد سیاسی خاص» به این رابطه پرداخته است



پارسا شهری: نسبت واقعیت و ادبیات از مقولاتی است که بیش از همه مورد توجه نویسندگانی بوده که خود را به سیاست و اجتماع متعهد می‌دانستند. هوشنگ گلشیری نیز نسبت جهان داستانی خود را با واقعیت در مقالات و گفتارهایش تبیین کرده است. او در مقاله‌ای با عنوان «رمان و تعهد سیاسی خاص» به این رابطه پرداخته است. او از رمان «سرخ و سیاه» استاندال آغاز می‌کند که در شهرک «وریر» می‌گذرد. مترجم رمان، عبدالله توکل، یادآور می‌شود که در موریس دو دهکده به نام وریر وجود دارد و شاید استاندال از اسم این دهکده‌ها اقتباس کرده باشد اما مشخصات و توصیفات استاندال دقیقاً با یک مکان خاص مطابقت ندارد و دست آخر ما از این اطلاعات متوجه می‌شویم که شهرک وریر استاندال، شهرکی موجود نیست بلکه آفریده استاندال است، به گفته گلشیری، استاندال با وجود تعیین محل جغرافیایی و شرح دقیق، شهرک خود، یا شهرک درخور «سرخ و سیاه» را خلق کرده. «این یا آن شهرک موجود در فرانسه آن زمان واقعیت موجود است و شهرک وریر استاندال واقعیت رمانی است که هرچند می‌توان عناصری از این واقعیت را به سیاق محققان در اینجا و آنجا یافت، اما در کل این مجموعه متناسب است با نحوه زیست آدم‌های رمان و لامحاله به منزله ظرفی برای مظهر حاد خاص رمان و کشش و کشمکش‌هایی که آفریده می‌شود». گلشیری با این مقدمه‌چینی از نسبت واقعیت داستانی سخن می‌گوید که با واقعیت متفاوت است، هرچند از عناصر واقعیت شکل گرفته باشد. «رمان‌نویس هرچند مصر باشد تا یک مکان مشخص، یا دوره تاریخی مشخص و یا حتی یک آدم تاریخی را بازآفرینی کند، از آنجا که ابزار خاص رمان را به کار خواهد گرفت، واقعیت عرضه شده او واقعیتی است رمانی؛ چراکه به واسطه عدم امکان ثبت همه درون و برون یک آدم، یا بازسازی سنگ‌به‌سنگ یک مکان و یا نقل همه وقایع ریزودرشت یک دوره، رمان‌نویس ناچار است به انتخاب و حذف دست بزند. از این مهم‌تر رمان او واقعیتی است محدود به حدود امکانات تکنیک‌های رمان او و اطلاعات شخص او؛ یعنی گرچه او می‌تواند پیش از تحریر رمانش همه مشخصات تاریخی، سیاسی و اجتماعی یک دوره را فراهم آورد یا احتمالاً از تجربه مستقیم خود در یک دوره سود برد و حتی طرح کلی یک عصر یا یک دوره را القا کند، اما این طرح کلی طرحی است در حوزه امکانات یک شخص. از این گذشته، از آنجا که رمان‌نویس زمان و مکانی خاص برمی‌گزیند، بر این بخش از واقعیت تکیه می‌کند و سرانجام مجبور است فرم خاصی به اثرش ببخشد، خواست و ناخواست، رمان او بینش او را به همراه خواهد داشت». از اینجا گلشیری وارد بحث نسبت سیاست با ادبیات می‌شود و معتقد است برخی از نویسندگان اثر خود را در خدمت بینش خاص حزبی و سیاسی قرار می‌دهند و در چارچوب تحلیل خاصی می‌نویسند که درنهایت نوشته‌شان اثری تبلیغی و توجیهی می‌شود و تنها مخاطبانش

باورمندان به آن نوع تفکر یا وابستگان به حزب خواهند بود. در این نوع ادبیات، نویسندگان به کارگزار چارچوب‌های رسمی بدل می‌شود که حتی ممکن است برای جانداختنِ تفکری، دست به تحریف تاریخ و وقایع بزنند، باین‌حال به باور گلشیری، رمان می‌تواند نویسنده موجود در یک عصر یا افکار و آرمان‌های حزبی یا شخصی‌اش را نفی کند تا واقعیت متخیل او را به‌جای همه تحلیل‌ها و تحریف‌ها بنشانند. گلشیری نویسنده‌ای متعهد به‌شمار می‌آید، گرچه او تعلق به حزب یا دسته سیاسی نداشت و به‌شدت از ادبیاتی که در خدمتِ تفکر حزبی باشد، گریزان بود. آزادی‌خواهی و استقلال او، از گلشیری نویسنده‌ای سیاسی ساخت که فراتر از باورهای مرسوم زمانه‌اش تا دم آخر بر سر مواضع خود ماند. داستان‌های او، دفاع از قلم و سخنرانی‌هایش نشان از تعهد او به نوشتن داشت تا حدی که خود امر نوشتن را به کنشی سیاسی بدل کرد. گلشیری درباره سیاسی‌بودن نویسنده می‌گوید: «مسئله این است که صبح که بلند می‌شوی، در تمام هستی‌ات باید نویسنده باشی و سیاسی باشی به‌معنی دقیق کلمه! سیاسی‌بودن ساده‌ترینش این است که مردم، همه مردم جهان، حق دارند... همه مردم جهان باید امکانات مساوی داشته باشند. این در تمام حرکات تو باید باشد. هرکدامش که خلاف این حرکت بود، در حقیقت لطمه زده به کارت. من نمی‌توانم به تو دروغ بگویم، بعد بنشینم داستان خوب بنویسم... هر آدمی باید یگانه بشود با خودش. و نویسنده بیشتر! چون می‌خواهد فرم بدهد. برای من خیلی مهم است مسئله! با دست آلوده نمی‌شود کاری کرد. اگر هم دستش آلوده باشد، باید آلودگی را بگوید». گلشیری، نویسنده‌بودن و سیاسی‌بودن را به همین تعبیر در زندگی خود عملی کرد و او که با کارگاه‌ها و جلسات نقد ادبی و داستان‌خوانی و برپایی جنگ و جمع شناخته می‌شد، دست آخر تصمیم گرفت از جلسات و داستان‌خوانی بگذرد و این درست آغاز بیماری‌اش است، وقتی می‌گوید «این‌بار که خوب شوم، دیگر همه این کارها، مجله و اینها را کنار می‌گذارم و فقط می‌نویسم». اما گلشیری دیگر از بیمارستان بازنگشت، او به‌دلیل مننژیت و آبسه‌های متعدد مغزی حالش رو به وخامت گذاشت و در خرداد 1379 از دنیا رفت.